

مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران: دستاوردها، چالش‌ها و افق‌ها

محمد سعید ذکایی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۲/۲۷

چکیده

ورود مطالعات فرهنگی به محافل دانشگاهی ایران و اقبال حوزه عمومی به پژوهش‌ها و مباحث آن، اگرچه هنوز به شکل‌گیری سنتی روشن و با دستاوردهایی قاطع و تأثیرگذار منتهی نشده است، ایدئولوژی، دستور کار، رویکردها و جهت‌گیری‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آن، فضایی متفاوت برای علوم اجتماعی ایران و پژوهش‌های مربوط به آن شکل داده است. مطالعات فرهنگی، بیش از رشته‌های متعارف علوم اجتماعی با نگاهی از پایین به بالا به فرهنگ و جامعه می‌نگرد. به‌همین سان، مطالعات فرهنگی از نظر فلسفی، از بیشتر رشته‌های علوم اجتماعی ماجراجویانه‌تر و انتقادی‌تر عمل کرده است و انتظار می‌رود بیش از سایر رشته‌ها برای توده مردم و به زبان آنها سخن بگوید و صدا و قدرت (سوژگی) آنها را در پژوهش‌های خود انعکاس دهد. مقاله حاضر با اتکا به تجربه آموزشی نگارنده از ده سال فعالیت در گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه طباطبایی و تحلیل اولیه‌ای از پایان‌نامه‌های تکمیل‌شده دانشجویان فارغ‌التحصیل این رشته، دستاوردها و چالش‌های آکادمیک این سنت آموزشی را مورد بحث قرار می‌دهد. استدلال نویسنده این است که تنوع روش‌شناختی و پیوند نزدیک‌تر میان نظریه و روش و اتکا به طیف گسترده‌تری از شیوه‌های تحلیل اطلاعات، علاوه بر ایجاد تغییر و گسست در چرخه معمول پژوهش‌های متعارف علوم اجتماعی در ایران، دستورکارهای جدیدی را در مطالعه فرهنگ و اجتماع شکل داده و پلی بین علوم انسانی و اجتماعی برقرار کرده است.

واژگان کلیدی: مطالعات فرهنگی، چرخش فرهنگی، بین‌رشته‌ای بودن، بازاندیشی، فرهنگ رشته‌ای

مقدمه

اگرچه تولید دانش و یا اندیشه مربوط به قلمرو فرهنگ در ایران تاریخچه‌ای نسبتاً طولانی دارد و حداقل رد آن را می‌توان از زمان ورود و استقرار نهادهای مدرن در ایران باز شناخت، آنچه به‌طور ویژه به گفتمان مدرن مطالعات فرهنگی مربوط می‌شود، تجربه‌ای بسیار جدید است که سهم کوچک‌تر آکادمیک آن باز هم کمتر و جدیدتر است. مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران در امتداد تحولات و پویایی‌های عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی و با استمداد از آن به‌گزینه‌ای جذاب برای طیفی از دانشجویان علوم انسانی و اجتماعی تبدیل شده است و اگرچه به‌نوبه خود هنوز نتوانسته است تأثیری چشمگیر بر حوزه عمومی و گفتمان‌های عمومی و یا روشنفکرانه آن بگذارد و هنوز به شکل‌گیری سنتی روشن و با دستاوردهایی قاطع و تأثیرگذار منتهی نشده است، بر سلیقه‌ها، جهت‌گیری‌ها و اولویت‌های نظری و تجربی بسیاری از دانشجویان علوم اجتماعی تأثیرگذار بوده و عرصه‌های تازه‌ای برای مفهوم‌سازی و تأملات نظری در این قلمرو گشوده است. اطلاعات و داده‌های تجربی مورد استفاده محققان مطالعات فرهنگی، اغلب برگرفته از عامه مردم، متن زندگی روزمره آنها و نیز انعکاس تجربه زیسته آنهاست که با اتکا به انواع روش‌های متنی و شفاهی و اسنادی انتقال می‌یابد. مطالعات فرهنگی بیش از رشته‌های متعارف علوم اجتماعی با نگاهی از پایین به بالا به فرهنگ و جامعه می‌نگرد. به‌همین سان، مطالعات فرهنگی از نظر فلسفی، از بیشتر رشته‌های علوم اجتماعی ماجراجویانه‌تر و انتقادی‌تر عمل کرده است و انتظار می‌رود بیش از سایر رشته‌ها برای توده مردم و به زبان آنها سخن بگوید و صدا و قدرت (سوژگی) آنها را در پژوهش‌های خود انعکاس دهد. ارزیابی دستاوردهای روش‌شناختی مطالعات فرهنگی جوان ایرانی نشان از تنوع روش‌شناختی، پیوند نزدیک‌تر میان نظریه و روش و اتکا به طیفی گسترده از شیوه‌های تحلیل و تفسیر اطلاعات دارد.

ارائه گونه‌شناسی، مقایسه استقرایی مقولات و مفاهیم، استقرای تحلیلی، تحلیل منطقی، تحلیل رویداد، تحلیل‌های استعاری، تحلیل قلمرو، تحلیل هرمنوتیکی، تحلیل گفتمان، نشانه‌شناسی، تحلیل کیفی محتوا، پدیدارشناسی و تحلیل روایت به‌مثابه ابزارهای کیفی تحلیل داده‌ها، اگرچه ذخیره مشترک علوم انسانی و اجتماعی است، بیشترین جاذبه و کاربرد را در میان محققان و دانشجویان شاغل به تحصیل در مطالعات فرهنگی دارد و در سنت‌هایی چون مطالعات (خرده) فرهنگی جوانان، مطالعات جوانان و جنسیت، مطالعات فرهنگی مصرف و سبک زندگی، مطالعات بازنمایی و رسانه، فیلم و سینما و مطالعات پسااستعماری، جهت‌دهنده





پژوهش‌های محققان و دانشجویان این رشته بوده است. دستاوردهای این تحقیقات علاوه بر ایجاد تغییر و گسست در چرخه معمول پژوهش‌های متعارف، دستورکارهای جدیدی را در مطالعه فرهنگ و اجتماع شکل داده و پلی بین علوم انسانی و اجتماعی برقرار کرده است. در مقاله حاضر، به دنبال آن هستم تا با تأکید بر تجربه مطالعات فرهنگی دانشگاهی سال‌های دهه ۱۳۸۰ در ایران و بدون پرداختن به زمینه‌های بزرگ‌تر و نیز تاریخی مطالعات فرهنگی، ارزیابی‌ای از دستاوردها و ظرفیت‌ها و نیز کاستی‌ها و چالش‌های این تجربه دانشگاهی ارائه کنم. زمینه‌های شکل‌گیری: پروژه مطالعات فرهنگی آکادمیک در ایران نیز همچون سرنوشت اسلاف مقتدر خود (به‌ویژه جامعه‌شناسی) نه برآمده از تحولات گفتمانی و پیوند با مسائل روشنفکری و حلقه‌های مطالعاتی در بدنه جامعه بود، نه برآمده از تحولات و تغییرات اجتماعی و در پاسخ‌گویی به مسائل عملی و سیاستی و نه حتی برآمده در واکنش به کاستی‌ها و شکاف‌ها و محدودیت‌های علوم اجتماعی مستقر (به‌ویژه جامعه‌شناسی) و در پاسخ‌گویی به مسائل و انتظارات مرتبط با سنت رشته‌ای خود. در این مجال، فرصت و ضرورت پرداختن به سیاست دانشگاه و علم در ایران نیست اما باید اشاره کرد که مطالعات فرهنگی ایرانی قبل از تغییر نام از امور فرهنگی به مطالعات فرهنگی، با هدف تربیت کارشناسان فرهنگی در خدمت برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری برای بخش فرهنگ در دستگاه‌ها و نهادهای دولتی و در پاسخ به فضای فرهنگی و اجتماعی متفاوت دهه دوم انقلاب شکل گرفت. امور فرهنگی، بخشی از دغدغه پاسخ‌گویی به نیازها و شرایط متفاوت فرهنگی جامعه انقلابی و ایدئولوژیک ایران پس از انقلاب بود. توقف پذیرش دانشجو در این رشته پس از چند سال و راه‌اندازی رشته مطالعات فرهنگی برای نخستین‌بار در ایران و در دانشگاه علامه طباطبایی نیز در سال ۱۳۸۱ متأثر از شرایط ویژه سیاست دانشگاه ایران و مبتنی بر تلاش و ابتکار جمعی محدود از همکاران دانشگاهی بود.^۱ در راه‌اندازی مطالعات فرهنگی، احتمالاً جز نفس استقلال و هویت رشته‌ای آن در غرب و به‌درجه‌ای انعکاس آن در متون آکادمیک و البته برقراری پیوند با سنت قبلی (امور فرهنگی) ملاحظه جدی دیگری در کار نبوده است. بدین ترتیب پروژه مطالعات فرهنگی آکادمیک در ایران، از ابتدا اعتراضی به محدودیت‌ها و خاص‌گرایی‌های سنت‌های دانشگاهی (مانند شکل‌گیری سنت مطالعات فرهنگی انگلیسی) نبود. به‌همین‌سان، استقرار این رشته را

۱. در راه‌اندازی نهادین این رشته، تلاش و ابتکار اصلی به پناهی مربوط می‌شود. با این حال، جهت‌گیری‌ها، اندیشه، گفتمان و تولیدات از نوع مطالعات فرهنگی مدرن دانشگاهی را می‌توان در آثار و نوشته‌های افرادی چون ابادری، پاینده، فاضلی، آزاد ارمکی، شهابی، کاظمی و رضایی در دانشگاه یافت.

نمی‌توان در انطباق و در راستای یک جنبش فراگیر بازگشت فرهنگی دانست که برآمده از فربه‌شدن فرهنگ و تفکیک اجتماعی فزاینده و، مهم‌تر از آن، اهمیت یافتن امر عامه‌پسند باشد. از سوی دیگر، دیالکتیک صورت‌های بازنمایی و دیگر رفتارها و یا اهمیت یافتن سبک زندگی (به‌عنوان زبان و ابزاری روبه‌اهمیت برای هویت) نیز هیچ‌کدام کمترین تأثیری در استقرار آکادمیک مطالعات فرهنگی نداشته‌اند.

بازگشت فرهنگی در پروژه مطالعات فرهنگی ایرانی در حول نقش و در پاسخ به کاستی‌های جامعه‌شناسی متعارف نیز شکل نگرفته است. جامعه‌شناسی گفتمان بدیل و دیگری مطالعات فرهنگی نبود و از این رو صرف شکل‌گیری آن نه بر مبنای شکل‌گیری هسته‌ای متخصص در دانشگاه علیه جامعه‌شناسی بود، نه به معنای پیروزی برای توجه به فرهنگ‌گرایی و یا توجه به فرهنگ عامه‌پسند و نه به معنای بازاندیشی جدی در تحلیل فرهنگی. به‌طور خلاصه، مطالعات فرهنگی ایرانی به‌گونه‌ای قابل‌انتظار نوعی تغییر (چرخش) پارادایم در امتداد نقد آکادمیک و عمومی کاستی‌های علوم اجتماعی و یا نارسایی‌های نظری و روش‌شناختی مطالعات فرهنگ در ایران محسوب نمی‌شود.

اگرچه در طراحی ایده اولیه مطالعات فرهنگی، احتمالاً تفکیک اجتماعی (در دانش و دانشگاه)، تغییر و تحولات اجتماعی و فرهنگی، ضرورت استقلال بیشتر بخش فرهنگ و ضرورت تأملات نظری و سیاستی مورد توجه بوده است، هیچ‌گونه تعمدی در گسست از نگاه متداول به فرهنگ و تصور فرهنگی دیدن همه چیز و یا توجه ویژه به عناصر گفتمانی کنش‌ها و حیات اجتماعی در کار نبوده است. علاوه‌براین، کاستی‌های نظری و ضعف‌های نظری و تجربی بسیاری از مطالعات موسوم به جامعه‌شناسی فرهنگ در ایران نیز زمینه‌ساز جدی پروژه مطالعات فرهنگی ایرانی نبوده است. مطالعات فرهنگی ایرانی در ادامه تفکیک اجتماعی در دانشگاه و آموزش عالی و تخصصی‌شدن بیشتر و البته استنباط درست از استقبال احتمالی مخاطبان علاقه‌مند به تحصیلات تکمیلی در دانشگاه شکل گرفته است.

مطالعات فرهنگی پس از ۱۰ سال

اگرچه کمتر از ۱۰ سال از استقرار نمادین مطالعات فرهنگی در دانشگاه می‌گذرد و این زمان برای ارزیابی دستاورد یک سنت علمی زمانی کوتاه است، بر اساس تجربه زیسته آموزش و هدایت چندین نسل از این دانشجویان و نیز اتکا به اطلاعات پژوهش‌های تولیدشده در این





سنت (مقالات، پژوهش‌ها و پایان‌نامه‌ها) تحلیل‌ها و گزاره‌هایی را، هرچند با احتیاط، می‌توان ارائه کرد. همزیستی مطالعات فرهنگی با جامعه‌شناسی در فضای مشترک دیپارتمانی / دانشگاهی و ارتباط و تعامل مستمر و عمیق‌تر محققان و استادان دو رشته با یکدیگر موجب مقایسه تأثیرپذیری‌ها، تأثیرات و دستاوردهای پژوهشی و آموزشی مطالعات فرهنگی با جامعه‌شناسی می‌شود. روشن است که این مقایسه نه به واسطه خصلت تقابلی و جایگزین‌پذیری دو رشته در مطالعه جامعه و فرهنگ و دستورکارهای متفاوت و یا گاه متقابل آنها، که بیشتر برآمده از نقش فعال استادان و گروه‌های جامعه‌شناسی و متخصصان آن در طراحی اولیه مطالعات فرهنگی و به‌ویژه در تدریس و پژوهش آن است. وابستگی مطالعات فرهنگی به جامعه‌شناسی از نظر تاریخی، حداقل در سنت تأثیرگذار و کلاسیک انگلیسی آن (مکتب بیرمنگهام) مشهود است. مطالعات فرهنگی بیرمنگهام اتکای زیادی به متون کلاسیک جامعه‌شناسی (مانند آثار وبر، مارکس و مانهایم)، جهت‌گیری‌های روش‌شناختی / نظری جامعه‌شناسی (مانند تعامل‌گرایی نمادین و سنت مردم‌نگاری) و نیز ارائه تحلیل‌های ساختاری از زندگی اجتماعی (با الهام از آلتوسر و گرامشی و آراء مکتب فرانکفورت) دارد و خاستگاه حرفه‌ای اغلب محققان آن (همچون هال، کوهن و مک‌رابی) جامعه‌شناسی بوده است. باین حال، در ادامه این راه، مطالعات فرهنگی در غرب با تأثیرپذیری فزاینده از سنت‌های انتقادی و پست‌مدرن، در طیفی متنوع از حوزه‌ها و رشته‌ها (همچون نقد ادبی، مطالعات فیلم، فلسفه، تاریخ و سنت‌های رشته‌ای دیگر)، مسیرهایی متنوع و سنت‌هایی متفاوت را به صورت مستقل و یا در چهارچوب‌های بین‌رشته‌ای شکل داده است که گاه دستورکار و جهت‌گیری‌های خود را از تحلیل نیروهای اجتماعی و ساختاری جامعه‌شناسانه کاملاً مستقل و متفاوت می‌پندارند. بی‌اعتنایی گونه‌هایی از مطالعات فرهنگی پسا‌ساختارگرا و پست‌مدرن به نقش نیروها و واقعیات ساختاری جامعه، گاه خصومت برخی محافل جامعه‌شناسی را نیز به دنبال داشته است. چالش سنت جامعه‌شناسی فرهنگی جدید امریکایی با مطالعات فرهنگی (نک. الکساندر و فیلیپس، ۲۰۰۱)، گواهی بر این مدعا است. اگرچه بررسی تداوم (اشتراک) و تغییر (تفاوت) و یا همسویی و ناهمسویی مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی مستلزم بررسی‌ای همه‌جانبه در زمینه‌های فضای دانشگاهی و عمومی و کلیه آثار انتشاریافته در این قلمرو است، با اتکا به دستاوردهای پژوهشی دانشجویان این رشته و تجارب آموزشی و زیسته به‌نوعی می‌توان مسیر این تجربه و افق آینده آن را ترسیم کرد. فراتحلیل بالغ بر ۱۰۰ نمونه از پایان‌نامه‌های دانشجویان مطالعات فرهنگی که عموماً در

دانشگاه علامه طباطبایی به تحصیل اشتغال داشته‌اند، امکان ارائه قضاوت‌ها و تحلیل‌هایی را درباره قلمروهای موضوعی، جهت‌گیری‌های نظری و روش‌شناسانه مطالعات فرهنگی و نیز ذائقه‌های شکل‌گرفته دانش‌آموختگان این رشته فراهم می‌کند. بدیهی است در غیاب ارزیابی‌های بزرگ‌مقیاس، سیستماتیک و کل‌نگر (که هم‌زمان به زمینه‌های درون‌دانشگاهی و برون‌دانشگاهی مؤثر بر رشد و فعالیت مطالعات فرهنگی توجه کنند)، این مقاله نمی‌تواند مدعی ارائه گزاره‌هایی قاطع و فراگیر از زمینه‌ها و دستاوردهای برآمده از آموزش و پژوهش در این سنت باشد. از این رو، با یادآوری مقیاس و دسترسی محدود نویسنده به منابع و اسناد مرتبط، در ادامه شرحی از یافته‌های به‌دست‌آمده از این فراتحلیل ارائه می‌شود.

۱- جهت‌گیری نظری و رویکردها: تأملی بر پایان‌نامه‌های تکمیل‌شده در ده سال آموزش مطالعات فرهنگی در دانشگاه علامه طباطبایی نشان می‌دهد که جهت‌گیری‌های نظری و رویکردهای تحلیلی انتخاب‌شده تمایزی قابل‌ملاحظه با جریان غالب انتخاب‌های نظری و رویکردهای دانشجویان مشابه در رشته جامعه‌شناسی دارد.

به‌لحاظ نظری، فاصله‌گیری نسبی از نگاه اثبات‌گرایانه به فرهنگ، که عموماً به میراث نظری پارسنز منتسب می‌شود، قابل‌تأمل است. جامعه‌شناسی پارسنزی متهم است که به نظریه‌پردازی و بررسی و تفسیر کافی در تحلیل مقولات اجتماعی (مربوط به فرهنگ) نمی‌پردازد. در این جامعه‌شناسی، فرهنگ یا به کلیتی فراگیر و انتزاعی تحویل می‌شود که صورت‌هایی عمده از نیروها و فرایندهای اجتماعی را در بر می‌گیرد و یا آنکه با تقلیل به گرایش‌ها و ارزش‌های فردی، سنجش آن با ابزارهای استاندارد گرایش‌سنجی تجویز می‌شود (لانگ، ۱۹۹۷: ۱۷). سنت متعارف جامعه‌شناسی فرهنگ، عموماً با این انتقاد روبه‌رو بوده است که با تلقی فرهنگ به‌مثابه متغیری وابسته، نگرشی غیرانتقادی و غیرتاریخی به آن اختیار کرده و مؤلفه‌های فرهنگی مورد مطالعه (مثلاً یک موزه، یک سازمان و یا یک مدرسه) را از متن اجتماعی، تاریخی و جامعه‌شناختی خود منفک می‌کند (ولف، ۱۹۹۹).

مطالعات فرهنگی با وسعت‌بخشیدن به دایره مطالعات فرهنگ و بررسی آن در متن اجتماعی و تاریخی، دستاوردهایی قابل‌تأمل در نشان‌دادن پیچیدگی‌های فرهنگ و مکانیسم تغییرات و یا تأثیرگذاری‌ها / تأثیرپذیری‌های آن داشته است. توجه به بازنمایی، نظام‌های معنایی و نشانه‌شناسانه و سوژگی نمونه‌هایی از جهت‌گیری‌های مطالعاتی دانشجویان این رشته بوده است. مطالعات فرهنگی مربوط به بازنمایی، هم با مدل‌های ارتباطی و رسانه‌ای نشانه‌شناسانه





و هم با چهارچوب ملهم از نقد ادبی و تاریخی و نیز تحلیل نشانه‌شناسانه از ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها در اولویت اول انتخاب دانشجویان قرار دارند. پس از این گرایش‌ها، با فاصله‌ای کم، مطالعات مرتبط با سبک زندگی و خرده‌فرهنگ قرار دارند که خود از چهارچوب‌های مفهومی تفسیری انتقادی، ساختارگرایانه و در مواردی روان‌کاوانه بهره می‌برند. در رتبه‌های بعد، مطالعات مفاهیم و چهارچوب‌های نظری / مفهومی کلاسیک و یا مدرن جامعه‌شناسی (به‌ویژه در مطالعه ارزش‌ها، هویت‌ها، تعاملات اجتماعی و تحلیل تأثیر نیروهای ساختاری و زمینه‌ای، سنت پسا‌ساختارگرایی / پسااستعماری و پست‌مدرن که با اتکا به تحلیل انتقادی تاریخی به بازاندیشی در ارزش‌ها، شکل‌گیری نهادها و به‌ویژه سوژگی یا عاملیت می‌پردازند)، مطالعات مربوط به مصرف (مصرف رسانه‌ای، مصرف فضا، تکنولوژی، بدن، گردشگری، موسیقی، هنر)، مطالعات فرهنگی هویت و ارزش، مطالعات فرهنگی فضای شهری، دین و فرهنگ، فرهنگ و زندگی روزمره و سرانجام مطالعات فرهنگی و یا جامعه‌شناختی جنسیت قرار می‌گیرند. بدین ترتیب، می‌توان رویکرد غالب نظری و مفهومی این گروه را گرایش به سمت مطالعات خرده‌فرهنگی سبک زندگی، مطالعات بازنمایی و تحلیل گفتمان تاریخی و نشانه‌شناسانه متون و آثار هنری (به‌ویژه رمان و سینما) و نیز مطالعات پسااستعماری (پسا‌ساختارگرایانه) دانست.

۲- تجربی بودن: متن‌گرایی و سازه‌گرایی افراطی که از ویژگی‌های برخی سنت‌های مطالعات فرهنگی به‌ویژه در امریکا است، تحلیل‌ها و پژوهش‌های مطالعات فرهنگی را گاه به مستندنگاری‌های توصیفی بدل می‌کند که اعتبار تجربی محدودی دارند و معیارهای مستحکمی برای اعتبار بین‌ذهنی فراهم نمی‌کنند. به نظر می‌رسد فهم بازنمایی و نحوه ساخته‌شدن گفتمانی و متنی زندگی اجتماعی همچنان نیازمند توجه به زمینه‌های ساختاری اجتماعی است که به‌طور سنتی نقطه قوت تحلیل‌های جامعه‌شناسی بوده‌اند. مطالعات فرهنگی در سنت جامعه‌شناختی آن از جمله سنت‌های ریشه‌دار مطالعات فرهنگی است و اگرچه جامعه‌شناسی زدگی مطالعات فرهنگی در ایران (برخلاف فضای این رشته در برخی دیپارتمان‌های غربی) تحول و وضعیتی تصادفی و برنامه‌ریزی نشده بوده است، در تحمیل وجهی تجربی به پژوهش‌های مطالعات فرهنگی در ایران این تصادف را باید به فال نیک گرفت. برخی محققان غربی ترکیب بازاندیشی و اثبات‌گرایی در علوم انسانی (همسویی بیشتر مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی) را نسخه موفق‌تری می‌دانند که بهترین آثار را برای مطالعات فرهنگی به ارمغان می‌آورد (نک. مک‌لنن ۲۰۰۶ و ولف، ۱۹۹۹). تقریباً در سراسر پژوهش‌های انجام‌شده دانشجویان ایرانی تعهد به



انجام پژوهش بر مبنای تجربی به چشم می‌خورد. اگرچه بین‌رشته‌ای بودن و ارتباط مطالعات فرهنگی با طیفی از رشته‌های علوم انسانی و محدودیت‌های روش‌شناختی، ارائه تحلیل‌ها و به‌ویژه توصیف‌های کمتر سیستماتیک و کمتر عمیق را در برخی موارد موجه می‌سازد، الزام به روشمندی و ارائه استدلال با توجه به ارائه شواهد منظم از یافته‌های میدانی با ملاحظات سیاست دانشگاه و به‌ویژه برای ایجاد و انباشت سنتی قابل اتکا، منطقی و قابل انتظار است.

البته مطالعات فرهنگی در این دوره همچنان اثبات‌گرایی (از نوع کمتر نظری و کمی پیچیده) را تا حدودی حفظ کرده است. به نظر می‌رسد اجتماعی شدن آکادمیک، فضای هنجاری غالب در گروه‌های علوم اجتماعی و مهارت‌ها و زمینه‌های تحصیلی دانشجویان همچنان اعتماد به نفس کافی را به برخی دانشجویان برای مفهوم‌سازی و طراحی‌های پیچیده‌تر نمی‌دهد. با این حال، اولویت‌بخشی به روش‌هایی همچون نظریه‌مبنایی (به‌عنوان رایج‌ترین روش مورد استفاده)، تحلیل محتوای / متن کیفی، اتنوگرافی، روایت‌شناسی و نشانه‌شناسی که به ترتیب در طراحی این تحقیقات مورد استفاده بوده‌اند، گواه استقبال از روش‌های تفسیری، تنوع روشی و گشوده‌شدن یک فضای هنجاری متفاوت‌اند. رواج این نوع پژوهش‌های کیفی را که اغلب در سنت‌های واقع‌گرایی اجتماعی، رئالیسم انتقادی و طبیعی‌گرایانه صورت می‌گیرند، به نوعی باید گذار پژوهش‌های کیفی ایرانی از مرحله سنتی و ورود این پژوهش‌ها به مرحله‌ای نوین دانست که توفیق آن مستلزم کاربست دقیق و وسواس‌گونه طراحی‌های روش‌شناختی است.

۳- رابطه فرهنگ و قدرت: از مشخصه‌های بارز سنت ریشه‌ای مطالعات فرهنگی، تمایل به فهم پیوندهای متقابل بین فرهنگ و قدرت است. به قول / استوارت هال (۱۹۹۲: ۲۷۸)، مطالعات فرهنگی همیشه چیزی فراتر از تحلیل این مسئله است که فرهنگ‌ها چگونه کار می‌کنند. مطالعات فرهنگی به این سؤال توجه دارد که فرهنگ‌ها تا چه اندازه با قدرت آمیخته هستند. به بیان دیگر، وجه انتقادی و رهایی‌بخشی مطالعات فرهنگی با سوبیه تفهمی و پدیدارشناسانه آن کاملاً گره خورده است. این جهت‌گیری فی‌نفسه پیوند مسائل روش‌شناسانه با مسائل ارزشی را نشان می‌دهد. تأملی بر قلمروهای موضوعی مورد توجه، تصویری متفاوت به دست می‌دهد که اگرچه سوبیه‌هایی از توجه و برجسته‌سازی فرهنگ عامه و خرده‌فرهنگ‌ها را در خود دارد و اگرچه با تحلیل‌های نشانه‌شناسانه و بازنمایانه، امتداد قدرت و یا محدودیت آن در فرصت‌های ابراز و اعمال را می‌توان خواند، با این حال نگاهی توصیفی و ایستا به فرهنگ (تصویر فرهنگ به‌عنوان کلیتی انتزاعی و فراگیر که به‌ویژه به‌شیوه غیرفرایندی و با

ابزارهای گرایش سنجی نیز سنجیده می‌شود)، نگاه آسیب‌شناسانه و نیز تحلیل‌های ساختاری و نمادین از فرهنگ همچنان در آن به چشم می‌خورند. به این ترتیب، منصفانه آن است که بگوییم پیچیدگی‌های واقعی فرهنگ و نگاه بازاندیشانه و روشمند به نحوه شکل‌گیری سوژه‌ها درون فرهنگ، هنوز انعکاسی همه‌جانبه و راضی‌کننده در جهت‌گیری‌ها و انتخاب‌های دانشجویان نیافته است. احتیاط‌ها و ملاحظات مربوط به سیاست فرهنگ و یا دشواری‌های مربوط به فعالیت میدانی و دسترسی به داده‌های تجربی مناسب می‌تواند تا اندازه‌ای توضیح‌دهنده این رویکرد رقیق انتقادی باشد. این در حالی است اقبال به این رویکرد در قیاس با سال‌های اولیه جهشی چشمگیر را نشان می‌دهد. دستورکارهای مورد توجه دانشجویان در ده سال فعالیت گروه مطالعات فرهنگی به ترتیب مقوله خرده‌فرهنگ، ارزش‌ها / اخلاق، هویت، تحلیل تاریخی فرهنگ (تاریخ فرهنگی) نشانه‌شناسی، تحلیل بازنمایانه سینما، ادبیات و رمان، مطالعه فرهنگ عمومی، موسیقی، دین و اندیشه اسلامی (ایدئولوژی، روشنفکری) بوده است.

۴- متن‌گرایی: مطالعات فرهنگی به‌طور سنتی علاقه‌مند به مطالعه طیف متنوعی از محیط‌های متنی و موقعیت‌ها یا جایگاه‌های متفاوت «خود» در آن (مطالعه سطوح مختلف اعتقادات و ارتباط فرد در محیط متنی، از اشتیاق تا بیگانگی کامل) بوده است. مطالعات فرهنگی علاقه‌مند به بررسی شرایط پیچیده‌ای بوده است که در آن، متون مختلف به‌عنوان متن مورد خوانش دقیق قرار می‌گیرند.

مطالعه متن به‌عنوان خروجی فرایند ترجمه‌ای که بر اساس آن پدیده اجتماعی موضوع مطالعه به متن تبدیل می‌شود (مانند پوشش و لباس، مد، بدن، برنامه‌های تلویزیونی، شهرها و سکونتگاه‌ها) هنوز سهم کمتری از مطالعه فرهنگی متن‌محور دانشگاهی را در بر می‌گیرد. این در حالی است که صورت‌های دیگر مطالعه متن (مطالعه متن به‌شکل اولیه اصلی خود مانند اسناد تاریخی یا آثار ادبی) شامل متون تولیدشده از فرایند مصاحبه‌های نیمه‌ساخت یافته (به‌ویژه با الهام از نظریه مبنایی و در رویکرد رئالیسم انتقادی) و یا متون تولیدشده از یادداشت‌ها و مشاهدات محقق، سهم قابل توجهی از انتخاب‌ها و میدان‌های مطالعه دانشجویان را تشکیل می‌دهند. از مجموع استراتژی‌ها و ابزارهای به‌کاررفته برای تولید و تحلیل داده‌های کیفی، تحلیل‌های متن‌محور، تحلیل‌های کدمحور، کدگذاری به‌شیوه کمی و با منطق شمارشی، نشانه‌شناسی و کدهای واژه‌محور به ترتیب اولویت‌های دانشجویان را تشکیل داده‌اند. به‌همین‌سان، منطق معرفت‌شناختی هدایت‌کننده تحلیل‌های متنی نیز تنوع نشان می‌دهد. برای مثال، متون مورد



مطالعه در سنت نظریه مبنایی که سهم غالب پایان‌نامه‌ها را تشکیل می‌دهند و عموماً برگرفته از پیاده‌کردن متن مصاحبه‌های نیمه‌ساخت یافته هستند، در پارادایم رئالیسم انتقادی قرار دارند. در این حالت، متن امتداد و انعکاسی از دیدگاه‌های مخاطب به شمار می‌آید. به همین سان، دانشجویان علاقه‌مند به روایتگری، به توالی، ساختار، داستان و فرم متن علاقه‌مندند. سرانجام، مطالعات متنی از نوع تحلیل گفتمان نیز متن را شکل گرفته توسط خود پنداشته و آن را بازنمای بی‌طرفانه ذهن شرکت‌کنندگان تحقیق نمی‌پندارند.

مطالعات متنی انجام‌شده، در مواردی هنوز از پیچیدگی و عمق کافی برخوردار نیستند و تلقی یکدست و منسجم از فرهنگ و نگاه به فرهنگ به‌عنوان یک کلیت انتزاعی و یا کاملاً عینی (یک خبر) در مواردی نگاه سیال و فرایندی به فرهنگ را به عقب می‌راند و تداعی‌گر نگاه متعارف جامعه‌شناسی فرهنگ است. باین حال، صرف تنوع در بررسی گونه‌های متنوع متن، اذعان به پیچیدگی آن و فاصله‌گیری از افراط‌گری‌های مدل‌های اثبات‌گرایانه از فرهنگ (که یا آن را کلیتی فراگیر و متغیری انتزاعی تلقی می‌کنند که همه چیز را توضیح می‌دهد و امکان سنجش آن نیست و یا آن را در قالب متغیری مستقل که با استفاده از تکنیک‌ها یا گویه‌های گرایش‌سنجی می‌توان سنجید) تحولی مثبت به شمار می‌آید. برخی از این مطالعات با فراتر رفتن از تجربه‌گرایی خام و انتزاعی، که در بسیاری از موارد با وساطت همبستگی‌های آماری و با حداقل نظریه‌پردازی انجام می‌شوند، جنبه‌های فرهنگی زندگی روزمره را با استفاده از مفاهیم حساسیت‌برانگیز و مقولات نظری مبتنی بر روایت‌های میدانی نمونه‌های تحقیق آشکار می‌سازند. این دسته مطالعات، اگرچه همچنان کانون تأکید خود را بر نظریه جامعه‌شناختی استوار می‌کنند و در این معنا امتدادی از این سنت (احتمالاً نوعی جامعه‌شناسی فرهنگی) شمرده می‌شوند، دارای غنای نظری بوده و در خدمت پیوند بازاندیشی و تحلیل ساختاری قرار دارند.

۵- در حاشیه‌مانده‌ها: تعهد به سیاست تفاوت، مهیا کردن فضایی برای گفت‌وگو و مجال دادن به کسانی که کمتر صدایشان شنیده می‌شود، این انتظار را از مطالعات فرهنگی برمی‌انگیزاند که تجارب فرهنگی گروه‌های خاصی همچون افراد کنار گذاشته‌شده، در حاشیه‌مانده، بیگانه، ناتوان و فاقد دسترسی به گونه‌های مختلف قدرت و امتیاز (مثلاً در خودابرازی و یا ارائه روایت خود) به موازات (و در ضدیت با) توجه به کسانی که بالاترین سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی و یا ذائقه‌های سبک زندگی و نمادین را در اختیار دارند، مورد توجه قرار دهد.

اقبال به سنت نظری و تحلیلی پسااستعماری در برخی پژوهش‌های تاریخ فرهنگی توسط



استادان و دانشجویان مطالعات فرهنگی، امری نویدبخش است. باین حال نقد آشکاری که بر تجربه پژوهش‌های تکمیل‌شده در این سنت رشته‌ای می‌توان داشت، عدم تعادل در توجه به زیرطبقه‌های اجتماعی و فرهنگی (که اصطلاحاً مطالعات فرودستان خوانده می‌شود)، هم در نمونه‌های تاریخی و هم در نمونه‌های معاصر است. برای مثال، درحالی که خرده‌فرهنگ و سبک زندگی و برخی جلوه‌های کمتر آشکار مصرف کالاهای فرهنگی به‌صورتی قابل انتظار و موجه موضوع برخی مطالعات بوده‌اند، تجارب زیسته و الزامات فرهنگی که برای گروه‌های فرودست اقتصادی، معلولان و ناتوانان جسمی و یا اجتماعات کوچک‌تر مکانی موجب کنارماندن، کنارگذاشته‌شدن یا آسیب‌پذیری قدرت شده‌اند، چندان علاقه‌ای ایجاد نکرده‌اند. به‌همین‌سان، مطالعات فرهنگی در قلمرو هنر، ادبیات، سینما، موزه و یا عرصه‌های مشابه به‌ندرت نابرابری‌های برآمده از بازنمایی‌های فرهنگی، اجتماعی و به‌ویژه اخلاقی را در دستور کار خود قرار داده است.

۶- توجه به تاریخ: به‌عنوان بستر وقایع و تحولات اجتماعی و فرهنگی، در سنت بین‌رشته‌ای مطالعات فرهنگی و دیگر حوزه‌های علوم اجتماعی جایگاهی ویژه دارد. روش‌های مختلف تاریخی در طراحی روش‌شناسی پژوهش‌های فرهنگی (مانند تبارشناسی، تحلیل روایت، روش‌های تطبیقی، تاریخ شفاهی) امکان انعکاس تجارب و چشم‌اندازهای گروه‌هایی از مردم را فراهم کرده‌اند که در شرایطی دیگر احتمالاً از تاریخ پنهان می‌ماندند. روش‌های تاریخی اغلب سویه‌ای دمکراتیک به پژوهش‌های فرهنگی می‌بخشند و به تقویت عاملیت شرکت‌کنندگان می‌انجامند.

به‌طور سنتی نگاه ایستا و غیرتاریخی فرایندی را می‌توان وجه غالب پژوهش‌های علوم اجتماعی دانشگاهی دانست. باین حال سوگیری‌های تاریخی دسته‌ای از پایان‌نامه‌های دانشجویان که اغلب در سنتی پسااستعماری به‌دنبال ترسیم و یا فهم تاریخ اجتماعی و فرهنگی برشی از تحولات، پدیده‌ها و یا نهادهای جامعه ایرانی هستند، در ظرفیت رشته‌ای مطالعات فرهنگی، پیوندی مناسب میان علوم اجتماعی و علوم انسانی به همراه آورده است. علاقه به سنت نظری پسااستخترگرایانه / پسااستعماری هدایت‌کننده نظری بخشی قابل توجه از پایان‌نامه‌های اخیر دانشجویان این گروه بوده است. توجه به تحلیل بازنمایانه متون و اسناد تاریخی نیز از نقاط امیدوارکننده در سنت مطالعات فرهنگی این دانشگاه به شمار می‌آید که امکان جستجوی طیفی وسیع‌تر از تجارب فرهنگی را با ابزارهای متنوع روش‌شناسی فراهم می‌کند. مطالعات



تاریخی که عموماً در سنت تحلیل تبارشناسانه / گفتمان انتقادی روایت، نشانه‌شناسی، تاریخ شفاهی و اخیراً اتوبیوگرافیک انجام می‌شوند، علاوه بر آنکه نوع متفاوتی از جستجوی علیت را در پژوهش‌های فرهنگی دامن می‌زنند، استعدادهای بیشتری در توجه و پرداختن به مسائل ریشه‌ای و دستیابی به مفاهیم بنیادی فراهم می‌کنند.

۷- زبان و سبک نگارش: طراحی کیفی، تلاش برای تبیین وضعیت‌های کوچک‌مقیاس در زمینه‌هایی خاص و استقبال از مستندسازی‌های توصیفی، بدون ادعای نظریه‌انتراعی و تعمیم‌پذیر، زبان و نگارشی ویژه به طیفی از تحقیقات بخشیده است که از زبان خشک، مناسک‌گرایانه، عینیت‌نگر و کمتر نظری برخی پژوهش‌های کمی متمایز است. پیوستگی محقق و موضوع تحقیق در برخی از این مطالعات (که به‌ویژه با روش‌های مردم‌نگاری، خودمردم‌نگاری و یا سنت‌های ذهنی پساساختارگرایانه همراه‌اند)، تلاش برای انعکاس بیشتر و دقیق‌تر سوژه‌های (شرکت‌کنندگان) تحقیق و گاه نمایش جنبه‌های مختلف پرسوناژهای آنها و علاقه و تأکید بیشتر بر استفاده از ضمیر اول‌شخص در ارائه استدلال‌ها و گزاره‌ها از جمله تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای است که در نمونه‌های اولیه پژوهش‌های اجتماعی و فرهنگی این دانشگاه کمتر به چشم می‌خورد. اگرچه این زبان که شباهت‌هایی با سبک نگارش مدرن و یا فرامدرن علوم اجتماعی پیدا می‌کند، گاه با پیچیدگی‌هایی زاید و یا ترکیباتی نامأنوس نیز همراه است که ممکن است ارتباط با آن را برای طیفی از مخاطبان غیرحرفه‌ای دشوار سازد، از دقت مفهومی، توانایی استعاری و وجه بازاندیشانه این سبک بهره‌مند می‌شود. البته قالب‌های مرسوم در تدوین ساختار و فصل‌بندی رساله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشجویی و نیز چهارچوب‌های رسمی مورد انتظار برای تألیف مقالات در نشریات علمی / پژوهشی و دانشگاهی، گاه محدودیت‌هایی را در تدوین پژوهش‌های کیفی به‌طور اعم و گونه‌های ذهنی، پدیدارشناسانه و پساساختارگرایانه این دسته پژوهش‌ها به‌طور اخص ایجاد می‌کنند و با فرمالیسم تحمیلی خود به محتوا آسیب می‌زنند. به رسمیت شناخته‌شدن سبک‌های متنوع در پژوهش‌های کیفی (همچون گونه‌های رئالیستی، پدیدارشناسانه، سازه‌گرایانه و نیز پساساختارگرا) که در تاریخ تحول پژوهش‌های کیفی پدیدار شده‌اند (دنزین، ۲۰۰۸) و نیز توجه به استانداردهای چندگانه در ارزیابی این دسته پژوهش‌ها می‌تواند به نگارش خلاقانه‌تر و ارتقای بیشتر پژوهش‌های مطالعات فرهنگی بینجامد.

۸- نگاه بین‌رشته‌ای: اگرچه بین‌رشته‌ای شدن، شکل‌گیری زبان بین‌المللی در بسیاری از شاخه‌های علوم و همچنین انجام مطالعات تطبیقی (نک. اسملسر، ۲۰۰۲) اجتناب‌ناپذیر و





مسیر محتمل تحول در همه رشته‌های دانشگاهی است، در علوم انسانی و اجتماعی ایران به دلایل تاریخی و فرهنگی و نیز زمینه‌های مربوط به فرهنگ‌های آکادمیک و رشته‌ای این تحول جلوه‌ای آشکار ندارد. مطالعات فرهنگی دانشگاهی ایرانی، اگرچه ریشه‌های خود را بر تحولات خودجوش رشد و پویایی علوم انسانی و اجتماعی ایران قرار نداده است، به واسطه ظرفیت‌های رشته‌ای و زبان مشترک و جهانی خود، تغییراتی در تجربیات مرسوم مفهوم‌سازی، نظریه‌پردازی و به‌درجاتی به‌کارگیری روش‌ها داشته است. زبان مطالعات فرهنگی به دانشجویان و پژوهشگران این سنت، برای به‌کارگیری ابزارهای جدید و نوآورانه، تسهیلاتی ویژه بخشیده است؛ آنها را در فضایی قرار داده است تا از قیاس‌ها و استعاره‌های رشته‌ای به‌شیوه‌ای سیال‌تر استفاده کنند، در چشم‌اندازهای مختلف نظری، هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه به حرکت و جستجو درآیند و گاه با خارج‌شدن از لاک احتیاط و محافظه‌کاری‌های مربوط به سنت‌های متعارف علمی، به استقبال خطرها و ماجراجویی‌های مفهومی بروند.

در تقارنی جالب، با این ظرفیت رشته‌ای، حدود نیمی از دانش‌آموختگان مطالعات فرهنگی در ایران از رشته‌های به اصطلاح غیرمرتبط به آن جذب می‌شوند. استقبال دانشجویان رشته‌های غیرمرتبط (به‌ویژه فنی و مهندسی و علوم پایه) به علوم اجتماعی و انسانی در ایران، خود تحولی مهم در فرهنگ دانشگاه، فرهنگ رشته‌ای و هویت‌یابی تحصیلی دانشجویان در دهه اخیر به شمار می‌آید و معطوف طیفی متنوع از رشته‌های علوم اجتماعی و تاحدودی علوم انسانی است.^۱ با این همه، این استقبال در مطالعات فرهنگی بیشتر نمایان است. ظرفیت رشته‌ای مطالعات فرهنگی، در کنار تنوع در خاستگاه‌های تحصیلی، زمینه‌ای مناسب برای حرکت در مسیر بین‌رشته‌ای ایجاد کرده است، به گونه‌ای که برخی دانشجویان این رشته استادان مشاور (و گاه راهنمای) خود را از گروه‌ها و یا رشته‌های دیگر (مانند هنر، ادبیات، تاریخ) انتخاب می‌کنند. بدین ترتیب، عنوان‌های انتخابی پژوهش‌ها، مفاهیم، نظریه‌ها و گاه روش‌های به‌کاررفته، در مرز مشترک و یا تلفیق دو یا چند سنت رشته‌ای قرار می‌گیرند. با این حال، باید پذیرفت که این سنت بین‌رشته‌ای هنوز خصلت ترکیبی و ارگانیکی را که امکان می‌دهد رشته‌ها در زمینه‌های مشابه همپوشی‌هایی پیدا کنند و یا سنت‌های رشته‌ای تلفیقی در تحلیل و پژوهش قلمروهای جدید شکل بگیرند و در سطوح نظری رشته‌ها نیز ادغام و همپوشی صورت گیرد، پیدا نکرده است. بین‌رشته‌ای بودن پژوهش‌های مطالعات فرهنگی ایرانی اغلب ترکیب و اختلاط

۱. نتایج پژوهشی کمی و کیفی بر روی نمونه‌ای بزرگ از این دانشجویان نشان می‌دهد که تغییر رشته برای اغلب این دانشجویان کنشی عقلانی است که انگیزه اصلی آن پاسخ‌گویی به نیازها و ارزش‌های هویتی تغییر یافته در فرهنگ جدید دانشگاهی ایران است (نک. ذکایی، ۱۳۹۱).

مفاهیم، چشم‌اندازها و روش‌های سنت‌های رشته‌ای است. این صورت بین‌رشته‌ای بودن، که به آن رشته‌ای بودن کمکی می‌توان گفت، در صورت تداوم، انباشت و تراکم پژوهش‌های حاصله می‌تواند در مسیری قرار گیرد که ترکیب ارگانیک مفاهیم و روش‌ها نتیجه آن است. بین‌رشته‌ای بودن علاوه بر جاذبه‌های نظری و آکادمیک، کارکردها و دستاوردهای دیگری نیز برای دانشجویان و پژوهشگران به همراه دارد که از جمله آنها می‌توان به انطباق دانشجویان با نوسانات اجتناب‌ناپذیر بازار شغلی، گشایش راهکارهایی در حوزه‌های جدید، افزایش خلاقیت و نوآوری و توانایی بهتر برای ارائه تحلیل، استفاده از مفاهیم و ابزارهای روش‌شناختی و گشوده‌شدن عرصه‌های جدید برای دانش اشاره کرد.

۹- ارتقای سوژگی و بازاندیشی: توجه به تجارب عادی و به‌ظاهر کم‌اهمیت زندگی روزمره (غذاخوردن، معاشرت و گفت‌وگوهای اجتماعی، تناسب اندام، سواره‌گردی‌های شهری، خریدکردن، موسیقی و ده‌ها تجربه دیگر) را می‌توان تحولی مهم در رویکردهای اخیر علوم اجتماعی مسلط و به‌ویژه جامعه‌شناسی دانست. این رویکرد که/ستومپکا، جامعه‌شناس لهستانی (۲۰۰۸) آن را جامعه‌شناسی سوم و متعاقب نسل‌های نگاه سیستمی و نیز رفتارگرایانه می‌داند، بر جلوه‌های ملموس و رؤیت‌پذیر بافت اجتماعی و تعاملات آن متمرکز است. اولویت‌دادن به زندگی روزمره مستلزم آشنایی‌زدایی تجارب روزمره و مشاهده فعالانه و تیزبینانه است که عموماً با ابزار مشاهده و استفاده از داده‌های تصویری و یا متنی امکان‌پذیرند. غلبه فضای تفسیری و انتقادی و نیز اولویت ابزارهای کیفی در سنت مطالعات فرهنگی پرداختن به جلوه‌های زندگی روزمره را غالب می‌کند.

بررسی موضوعات انتخاب‌شده برای تکمیل پایان‌نامه‌ها و نیز تجارب نویسنده از کارنوشت‌ها و مقالات دانشجویان در دوره تحصیلی خود، بیانگر توجه بیشتر آنها به تجربه زیسته و داشتن بازاندیشی است. منظور از بازاندیشی (reflexivity) ارزیابی و تبیین مداوم محقق نسبت به نحوه تأثیرگذاری خود در یک پروژه تحقیقاتی است. (داولینگ، ۲۰۰۸: ۷۴۷). چنین بازاندیشی خودآگاهی فرد را افزایش داده و امکان ایجاد فاصله نقشی (با وام‌گیری از گافمن) بین محقق و موضوع مورد مطالعه را فراهم می‌کند. توجه به بازاندیشی، به‌ویژه در میان دانشجویانی که از روش‌های مشارکتی و مردم‌نگارانه استفاده کرده و مسائل و تجارب زنان را مخاطب قرار می‌دهند، آشکار است. در وجه عینی‌گرایانه، بازاندیشی مستلزم بیان اندیشه‌ها و احساساتی است که بر تصمیم‌گیری‌هایی روش‌شناسانه دانشجویان حاکم است. در جریان بازاندیشی، در





وجهی ذهنی گرایانه تر (که در سنت‌هایی چون پدیدارشناسی، سازه‌گرایی و به‌درجاتی نظریه مبنایی بیشتر متجلی می‌شوند) محققان بر نقش مفروضات قبلی، اعتقادات و گرایش‌های خود در فرایند پژوهش‌ها تأمل می‌کنند. در سطحی بالاتر، این نوع بازان‌دیشی‌ها ارزیابی انتقادی مسائل سیاسی و اجتماعی تأثیرگذار بر فرایند تحقیق را نیز در بر می‌گیرند. مطالعه احساس امنیت اجتماعی زنان در جامعه با منظری انتقادی، مطالعه زیست‌جهان زندگی دانش‌آموزی در فضای مدرسه و انفعال معلمان و سازمان مدرسه در ایجاد انگیزش در دانش‌آموزان (با رویکرد پدیدارشناسانه)، مطالعه هویت‌یابی‌های جدید نسلی ملهم از فضای وب در میان جوانان و فهم فرهنگ و تجربه زیارت در میان زائران حرم رضوی، از جمله مصادیق توجه به بازان‌دیشی‌اند. بازان‌دیشی‌های به‌کاررفته و ترویج‌شده در این دسته مطالعات، عموماً در رویکرد واقع‌گرایانه اجتماعی قرار می‌گیرند که برخلاف برخی صورت‌های بازان‌دیشی پسامدرن، نافی وجهی از عینیت در پژوهش اجتماعی نیستند. روشن است که برآمدن نظریه از میدان اجتماعی که محقق در آن زیست می‌کند و یا قرارگرفتن در خدمت قدرت و عمل، از آمال کلاسیک و در ایران فراموش‌شده سنت مهمی از علوم اجتماعی بوده و نقشی محوری در آرای نویسندگان تفسیرگرا و انتقادی و حتی ساختارگرایانی چون برگر، گولدنر و بوردیو (علاوه بر انبوه مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان کلاسیک) داشته است (برای مروری جامع بر مفهوم‌سازی‌ها از بازان‌دیشی نک. بوردیو و واکوانت، ۱۹۹۲). مطالعات فرهنگی ایرانی، هنوز توجه به سوژگی و بازان‌دیشی، توجه به شراکت برابر در تحقیق، اهمیت‌دادن به تفسیر و تحلیل شرکت‌کنندگان در انجام پژوهش و یا مردم‌نگاری‌های انتقادی را (چه در قالب کلاسیک آن و چه در قالب گونه‌های جدیدتر خودمردم‌نگارانه و شرح‌حال‌نگارانه) در دستور کار قرار نداده است، با این حال انتخاب مضامین و عرصه‌هایی برای پژوهش که برآمده از تجربه زیسته‌اند و افراد آنها را به‌نوعی مسئله شخصی خود می‌دانند، بدون تردید از جمله مهم‌ترین دستاوردهای ترویج‌شده این سنت است.

۱۰- رواج معرفت‌شناسی‌های جایگزین: در امتداد رواج بازان‌دیشی در پژوهش و برعهده‌گرفتن نقشی عمیق‌تر توسط محقق، مطالعات فرهنگی ایران نقش مهمی در ترویج منظر معرفتی و روش‌شناسانه متفاوت به پژوهش داشته است. اگرچه در پژوهش‌های انجام‌شده توسط دانشجویان این رشته، منظر واقعیت‌نگر، که بر اساس اطلاعات میدانی به‌دنبال توصیف و تحلیل مشاهدات صورت‌گرفته (مثلاً در شکل مردم‌نگاری کلاسیک) است، غالب و هدایت‌کننده پژوهش‌هایی با طراحی‌ها و روش‌شناسی‌های مختلف است، منظر برساخت‌گرایی، که بر



نقش فعال محقق در فرایند تحقیق و تأثیرگذاری او بر نحوه بازنمایی و ارائه شواهدی فراتر از تلقی واقعیت محض تأکید دارد، نیز تدریجاً رواج یافته و گاه به صورت توأم به کار گرفته می‌شود. نقدهای وارد شده به این دو سنت، دسته‌ای از محققان را به ارائه مدل‌سومی هدایت کرده است که هم‌رزلی آن را مدل فهم (تفهم) می‌خواند. از نظر هم‌رزلی مدل تفهم که ملهم از علم تأویل است، به وام‌گیری از دو سنت فوق‌الذکر اشاره دارد. براین اساس، اگرچه معانی هدایت‌کننده اعتقادات و کنش‌های افراد برای همیشه ثابت نیست، افراد (لااقل در سطح نظری) می‌توانند جنبه‌هایی از معنای فعال در هر صحنه اجتماعی را ضبط کنند و نمایش دهند. به‌همین سان، معانی‌ای که محقق از پژوهش ارائه می‌کند، دلخواهانه نیستند و توضیحات (تفسیرها) محقق می‌توانند به‌شیوه‌ای پاسخ‌گویی سؤالات درباره پدیده‌ها باشند که بازنمایی صحیحی از آن محسوب شوند (هم‌رزلی، ۲۰۱۱: ۱۳۷). بدین ترتیب تفاوت منظر سوم (مدل تفهم) از مدل برساخت‌گرایانه، اذعان به محدودیت‌های شناخت و منابع احتمالی خطا است.

روشن است که نگاه سوم (پژوهش برای فهم) عناصر مشترکی را از دو سنت دیگر در خود دارد و در تعارض با آنها نیست. اگرچه اغلب دانشجویان انتخاب‌های خود را از میان دو موضع متداول‌تر ممکن انجام می‌دهند و ضرورتاً به نقدها و پیچیدگی‌های روش‌شناسی مستتر در انتخاب خود آگاه نیستند، فاصله‌گیری از ادعای اعتبار، وثوق، تکرارپذیری و مفاهیم مشابه، عاملی تسهیل‌کننده در ارزیابی تحقیق به‌واسطه دستاوردها و نتایج شناختی است. به‌بیان دیگر، تنوع روش‌شناختی این پیام را در خود دارد که همه پژوهش‌های کیفی را ضرورتاً نباید با معیارهای کلاسیک (که به بی‌طرفی، عینیت و اعتباریابی توجه دارند) و یا معیارهای سازه‌گرایانه (که بازاندیشی و تأثیرات محقق بر میدان تحقیق را دقیقاً شناسایی می‌کنند) داوری کرد. اگرچه مطالعات فرهنگی جوان، ضعیف و تثبیت‌نشده ایرانی همچنان بیشتر نیازمند پژوهش در سنت «اکتشاف» و یا «برساختن» است و اگرچه کنترل بر روشمندی و تولید منظم اطلاعات و تحلیل‌ها، برای آن سیاستی مفید به شمار می‌آید، تولید بالقوه پژوهش‌هایی با نقطه عزیمت متفاوت روش‌شناختی در ساختار و قالبی متفاوت امکانی است که نباید آن را نادیده گرفت. براین اساس، در قضاوت و ارزیابی این دسته از پژوهش‌ها باید به‌فراخور به قالب‌های دیگر (مثلاً قالب تلقی پژوهش به‌مثابه یک اثر هنری و یا ارزیابی یک پژوهش بر اساس معیارهای عمل‌گرایانه) نیز توجه کرد.

چالش‌ها

بر اساس ارزیابی‌ها و نقدهای درونی پژوهشگران و کارورزان اصلی این رشته و نیز قضاوت‌هایی



که دانش‌آموختگان و فارغ‌التحصیلان آن به عمل می‌آورند، مطالعات فرهنگی دانشگاهی با چالش‌ها، محدودیت‌ها و ابهاماتی روبه‌روست که از جمله آنها موارد زیر قابل ذکر است.

۱. دورنمای مبهم اشتغال و بازار کار: اگرچه ارتباط ضعیف تخصص و مهارت‌ها با بازار کار به‌ویژه در قلمرو علوم اجتماعی و انسانی که ضعف در آموزش و انتقال مهارت‌ها جدی‌تر است، مشکلی مزمن در ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه ایرانی است، به نظر می‌رسد زمینه‌ها و فرصت‌های اشتغال به کار برای حوزه‌های جدید بین‌رشته‌ای از جمله مطالعات فرهنگی آشکارتر است. اغلب دانشجویان و فارغ‌التحصیلان این رشته تصویری روشن از متقاضیان بازار خصوصی و عمومی و مهارت‌ها و توانایی‌های آنها ندارند. مطالعات فرهنگی ظرفیت‌های مناسبی برای تحلیل، پژوهش و نگارش به‌ویژه در نگاهی انتقادی فراهم می‌کند. به‌همین‌سان، از فارغ‌التحصیلان این رشته انتظار می‌رود قابلیت‌های فهم نظری و سیاسی خود را در خدمت بخش فرهنگ به کار گیرند. از این‌رو، سازمان‌ها و مؤسساتی نظیر موزه‌ها، گالری‌ها، میراث فرهنگی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و صداوسیما در کنار دیگر مؤسسات درگیر با قلمرو هنر و فرهنگ، می‌توانند بالقوه دریافت‌کنندگان خدمات این دسته فارغ‌التحصیلان باشند. باوجوداین، شناخت ناکافی از ماهیت رشته در خارج از دانشگاه، محدودیت‌های بیشتری در بهره‌گیری از فرصت‌های اشتغال ایجاد کرده است که خود بر انگیزه‌های دانشجویان و اعتمادبه‌نفس آنها تأثیرات جدی دارد.

۲. بازنمایی نادرست: ارتباط گسسته مطالعات فرهنگی دانشگاهی با زمینه اجتماعی و متن فرهنگی و نداشتن هویتی مستقل همچون دیگر رشته‌های دانشگاهی در ایران، بازنمایی نادرست این رشته در دانشگاه و بیرون از آن را به همراه داشته است. درک متفاوت از معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و دایره موضوعی این حوزه، شکل‌گیری تلقی‌های متنوع و گاه ناهمساز از آن را دامن زده است. مطالعات فرهنگی گاه با تقلیل‌گرایی یکسره به جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، ارتباطات و یا نقد ادبی فرو کاسته شده است، گاه با اتکا به برشی تاریخی از آن در یک سنت جغرافیایی و فرهنگی با صفاتی همچون چپ‌گرایانه، رادیکال و یا متن‌محور توصیف شده است و گاه با اعطای هویتی بسیار سیال، ساختارشکن و ضدعلمی از آن صرفاً به‌عنوان گفتمانی پست‌مدرن، ضدتجدد و یا فراتجدد تعبیر شده است. نوپابودن و تنوع در سنت‌های مطالعات فرهنگی و ارتباط آن با بافت بومی، در دیگر کشورها، مجادلات و تنش‌هایی را در گفت‌وگو بر سر آنها به همراه داشته است. درحالی‌که در بسترهای دیگر، منازعات و نقدها در مسیرهای

دانشگاهی و در چهارچوب نقدهای متعارف علمی ادامه می‌یابد و به قضاوت تخصصی و یا عمومی گذاشته می‌شوند، در ایران این قضاوت‌ها و مباحث گاه با هدف تولید هراس اخلاقی و ایجاد کلیشه و یا از روی رقابت‌های صنفی و درون‌سازمانی شکل می‌گیرند که در نتیجه زمینه‌ای برای بحث و گفت‌وگو و قضاوت منصفانه در خصوص آنها باقی نمی‌ماند.

۳. ابهام در یافتن مرکز ثقل مفهومی: تأملی گذرا در تجربه شکل‌گیری مطالعات فرهنگی دانشگاهی در کشورهای پیرامون (که آن را مطالعات فرهنگی فرودستان نیز می‌توان خواند)، نشان‌دهنده اهمیت تشخیص و تمرکز زود هنگام بر مسئله‌ای محوری و توجه ویژه به مزیت‌های فرهنگی / تاریخی است. برای مثال، توجه مطالعات فرهنگی هند بر مدرنیته بومی و نیز فرهنگ عامه‌پسند بومی (مانند بالی‌وود و دیگر گونه‌های منطقه‌ای فیلم) قرار داشته است و تأثیرپذیری این فرهنگ بومی (که تمایزات منطقه‌ای آشکاری را نیز نمایان می‌سازد) از نیروهای توریسم، مصرف‌گرایی، فرهنگ چاپ، فرهنگ فیلم و تبلیغات مورد توجه بوده است. از این رو، مطالعات فرهنگی هند به دنبال فهم ماهیت هستی‌شناسانه این بازنمایی از فرهنگ عامه‌پسند و نحوه تأثیرگذاری آن بر تجربه سوژگی یا ذهن است که آن را در تمایزی آشکار با مسئله‌شناسی بازنمایی در فلسفه غربی کانتی می‌دانند (موخوپادهایا، ۲۰۰۶: ۲۸۴-۵). به همین سان، برنامه‌های مطالعات فرهنگی ژاپن که تا سال‌های اولیه دهه ۱۹۹۰ بیشتر بر محور مطالعات مخاطب (مخاطب‌شناسی) بود و جزئی از مطالعات ارتباط جمعی شناخته می‌شد، امروزه توانسته است مسئله محوری خود را دینامیسم‌های بین‌گفتمان‌ها و سوژه‌ها و متون و زمینه‌ها قرار دهد و با توجه کردن به قلمروهایی چون پسااستعمارگرایی و فمینیسم جنبشی را شکل دهد که طیف متنوعی از نظریه‌های انتقادی در این کشور را با یکدیگر پیوند می‌دهد (تاماری، ۲۰۰۶: ۳۰۵-۶). آزمون مهم برای مطالعات فرهنگی ایرانی (اعم از دانشگاهی و غیردانشگاهی) توجه به مزیت‌های نسبی فرهنگی و تاریخی خود و یافتن جهت‌گیری‌های مناسب است. دستاورد مطالعات فرهنگی بسیار جوان ایرانی چنانکه در بخش‌های قبلی بحث شد، جزء جزء است و در قلمروی موضوعی آن اندیشه‌ها و دستورکارهای رقیب و متضادی وجود دارند؛ دسته‌ای نقش سیاسی، سیاستی و تجویزی مطالعات فرهنگی را مورد توجه قرار می‌دهند، درحالی‌که دسته دیگر به سیاست‌زدایی از آن قائل‌اند؛ دسته‌ای فرهنگ، جامعه و سیاست را مقولاتی کاملاً مرتبط به هم می‌دانند و دسته‌ای دیگر قائل به تفکیک این حوزه‌ها هستند؛ دسته‌ای سنت، تجدد و فراتجدد را محوری می‌دانند و دسته دیگر عقلانیت و شکل‌گیری سوژگی را مهم می‌پندارند؛ دسته‌ای عدم شکل‌گیری هویت ملی و شهروندی یکپارچه را معضل اساسی می‌دانند و دسته



دیگر هویت دینی و بازگشت به سنت‌ها را اولویت می‌دهند. این ابهام و تنوع، خود گویای افق‌های باز و بالقوه وسیعی است که مطالعات فرهنگی ایرانی می‌تواند در آن قدم نهد.

۴. سیاست فرهنگ و دانشگاه: توجه مطالعات فرهنگی به مسائل روزمره و واقعی زندگی که خود محرکی برای علاقه جدید به علوم انسانی و اجتماعی است و نیز ماهیت تفسیری و انتقادی آن به معنای بازگشت به سیاست (نه سیاست‌زدگی) در میدان دانشگاه محسوب می‌شود. در این معنا، مطالعات فرهنگی دانشگاهی می‌تواند برای نقد فرهنگ (هم در وجه نخبه‌گرایانه و هم در وجه عامه‌پسند آن) و قدرت در سطوح مختلف نهادین و بازنمایانه آن، فرصت‌های بیشتری را برای دانشجویان فراهم کند و پاسخی به دغدغه مسئولان ارشد نظام پیرامون رخوت سیاسی در دانشگاه و کم‌انگیزگی آنها باشد. با این حال، ساختار انعطاف‌ناپذیر، محافظه‌کار و گاه بروکراتیک حاکم بر نظام سازمانی دانشگاه و گاه مقاومت‌های نهادین برخاسته از دانشگاهیان در برخی رشته‌های مستقر دانشگاهی، پویایی زیادی به مطالعات فرهنگی دانشگاهی نبخشیده و در عمل آن را بیشتر پیرو جریان‌ها و مسائل فرهنگی (در جلوه‌های مختلف آن) بیرون از دانشگاه کرده است. پیرو بودن مطالعات فرهنگی دانشگاهی و تأثیرگذاری محدود آن بر تحولات اجتماعی و فرهنگی، این نگرانی را ایجاد می‌کند که نگرشی ضد روشنفکری دانشگاهی در حوزه عمومی شکل بگیرد و مرجعیت دانشگاه بیشتر به خطر بیفتد. علاوه بر این، ارتباط محدود و غیرارگانیک مطالعات فرهنگی دانشگاهی و غیردانشگاهی فرصت‌های لازم برای تقویت و تثبیت سنت بومی مطالعات فرهنگی دانشگاهی را ایجاد نمی‌کند و شکاف بیشتر آنها را به دنبال دارد. خطر دیگر چنین سیاستی، نهادینه شدن مطالعات فرهنگی به شکلی است که با غیر پیشرو شدن و فاصله گرفتن از دستورکار رایج خود (مانند قدرت فرهنگ و یا سیاست بازنمایی)، صورتی مشابه دیگر رشته‌های تثبیت‌شده‌تر علوم اجتماعی بیابد، صرفاً به میدانی برای اعطای مدارک دانشگاهی تبدیل شود و مزیت انتقادی خود را از دست بدهد.

۵. تمهیدات ناکافی نهادین: اگر هم صدا با رورژک (۲۰۰۷: ۱۰) مطالعات فرهنگی را دربرگیرنده اجزای چهارگانه و درهم‌تنیده «مشاهده، تولید، مبادله و منازعه» بر سر فرهنگ بدانیم، به نظر می‌رسد توجه به سازوکار تولید (اقتصاد فرهنگ) و نیز سیاست فرهنگی ترویج و تنظیم فرهنگ در ایران کمتر موضوع مطالعه بوده است و به نوعی دانش مطالعات فرهنگی نیز (مانند غالب رشته‌های علوم اجتماعی) ارتباط نهادین مستحکمی با اقتصاد و سیاست فرهنگ ندارد و پرداخت نظری به آن قابلیت‌های کاربردی آن را پنهان کرده است.



ماهیت بین‌رشته‌ای و فرارشته‌ای مطالعات فرهنگی اقتضا می‌کند در برنامه‌ریزی برای تأسیس و تقویت آن در دانشگاه، دپارتمان‌هایی به‌صورت مشترک تولید آن را بر عهده بگیرند و یا این رشته در مقاطعی به‌صورت ترکیبی (مثلاً با ادبیات، تاریخ، انسان‌شناسی، فلسفه و موارد مشابه) ارائه شود. این ترکیب‌های رشته‌ای، که هنوز در دانشگاه‌های ایران چندان معمول نیستند، فرصت‌های بیشتری برای پیشبرد مرزهای دانش، همکاری‌های بین‌رشته‌ای و انتخاب‌های متنوع و با آزادی عمل بیشتر از جانب دانشجویان و استادان فراهم می‌کنند و این حوزه را از برخی مقاومت‌های نهادین احتمالی که حوزه‌های بین‌رشته‌ای ممکن است با آنها مواجه باشند، دور می‌کنند. پیوند نزدیک‌تر با سازمان‌ها و نهادهایی که در تولید، بازنمایی و سیاست‌گذاری فرهنگی در حوزه‌هایی چون سینما، تئاتر، موسیقی، موزه، رمان و ادبیات، هنرها و دیگر صنایع فرهنگی دخیل‌اند، فرصت و مجال بهتری برای کاربردی‌کردن دانش و تجربه دانشجویان این رشته فراهم می‌کند و به رشد نگاه تخصصی برای برنامه‌ریزی‌های مربوط به سیاست فرهنگی یاری می‌رساند.



نتیجه‌گیری

مهیا کردن فرصتی برای ایجاد گفت‌وگو، توجه به تفاوت‌ها و قدرت‌بخشی به گروه‌های مختلف اجتماعی، رسالت عمده‌ای برای مطالعات فرهنگی به شمار می‌آید. اگرچه اندیشه‌ورزی درباره فرهنگ را می‌توان با تکیه بر سنت‌های رشته‌ای متفاوتی هدف قرار داد، به نظر می‌رسد مطالعات فرهنگی در موقعیتی ویژه و ممتاز قرار دارد. مطالعات فرهنگی بیشترین ظرفیت را برای نشان‌دادن درهم‌تنیدگی تحلیل و ارزش و روش‌شناسی و سیاست در اختیار دارد. مطالعات فرهنگی در تفاوت آشکار با رویکردهای اثبات‌گرایانه عام، بازاندیشی قوی‌تری را در هدایت پژوهش و مفهوم‌سازی نظری و تجربی نوید می‌دهد. مطالعات فرهنگی ایرانی تلاش زیادی را برای به‌کارگیری طیف متنوعی‌تری از ابزارهای روش‌شناختی و مفاهیم علوم اجتماعی و گاه علوم انسانی به کار گرفته است که غالباً تجربی‌اند. علاوه‌براین، سنت نوپای مطالعات فرهنگی، علی‌رغم کاستی‌ها و ضعف‌های جدی خود و علی‌رغم پیوند ضعیف آن با متن تاریخی و فرهنگی بومی توانسته است به‌واسطه انعطاف‌ناپذیری رشته‌های نزدیک، هویت و دستورکار جدیدی برای خود بسازد. از این منظر، مطالعات فرهنگی اگرچه تعامل و تضاد را لااقل با همه دستاوردهای اثبات‌گرایانه به نمایش نگذاشته است، به سبکی مصلحت‌گرایانه به

بازاندیشی پرداخته است. این بازاندیشی امکان پرداختن انتقادی تر و نزدیک تر به مسائل روز ایران را به وجود آورده است. انعطاف پذیری و ماهیت گفتمانی و تفسیری این سنت و پرهیز آن از ارائه گزاره‌هایی فرامحلی و عام، بیشترین ظرفیت را برای تولید مفاهیم برآمده از میدان اجتماعی و متناسب با متن تاریخی جامعه ایران دارد و از این رو، برخلاف برخی کلیشه‌های شکل گرفته، نسبت نزدیک‌تری با دانش محلی و یا بومی می‌یابد.

اگرچه مطالعات فرهنگی جوان و تازه تأسیس ایرانی، همچنان باید ظرفیت‌های نظری و به‌ویژه معرفت‌شناسانه خود را در شناخت بهتر و بازاندیشی عمیق‌تر مسائل فرهنگی تقویت کند، به‌همین‌سان از آن انتظار می‌رود ظرفیت نقد اجتماعی خود را به عرصه‌های تجارب زندگی روزمره نیز تسری دهد و برای حرفه‌ای شدن جهت‌گیری‌های خود نسبت به خط‌مشی فرهنگی، پیوند با آن را تعریف و مورد توجه قرار دهد. هم‌صدا با بنت (۱۹۹۸) می‌توانیم بگوییم که مطالعات فرهنگی ایرانی، ظرفیت خود برای عمل‌ورزی به‌عنوان علمی اصلاح‌گر را نادیده گرفته است. این غفلتی است که علاوه بر صدمات آکادمیک در تثبیت جایگاه آن، در ایجاد ابهام و شکل‌گیری کلیشه نسبت به آن نیز مؤثر است (هم‌نوا پنداشتن مطالعات فرهنگی ایرانی با میراث چپ‌گرایانه نمونه‌ای از این خوانش ناصحیح است). اگر تأکید بر خصلت عملی مطالعات فرهنگی و تأکید بر وجوه روش‌شناسانه و به‌کارگیری آن در سیاست‌گذاری فرهنگی و نیز تقویت مطالعات فرهنگی در وجوه نظری را دو استراتژی ممکن و اصلی پیش‌روی مطالعات فرهنگی بدانیم، پیشنهاد من در امتداد گزینه اول استفاده از قابلیت‌های این رشته در تولید مفاهیم و ابزارهایی روشمند، نقادانه، خلاقانه و تجربه‌گرایانه است که بتوانند در خدمت ایجاد جامعه‌ای انسانی‌تر و عادلانه‌تر قرار گیرند.



کتابنامه

- ذکایی، محمدسعید (۱۳۹۱) *تغییر رشته‌ای‌ها: انگیزه‌ها، انتظارات و ارزیابی دانشجویان غیرمرتبط از تحصیل در علوم انسانی*، طرح درون‌دانشکده‌ای، دانشگاه علامه طباطبایی
- Alexander, J. & Smith, P. (2001) "The strong program in cultural studies", in B. Turner (ed) **The Handbook of Sociological**, New York: Kluwer.
- Bourdieu, P. & Wacquant, D. (1992) **An invitation to reflexive sociology**, Chicago: University of Chicago Press
- Denzin, N. K. (2008) "Evolution of qualitative research", in L. M. Given, (ed) **The Sage encyclopedia of qualitative research methods**, Pp311-8, London: Sage
- Dowling, M. (2008) "reflexivity", in L. M. Given (ed) **The Sage Encyclopedia of qualitative research methods**, London: Sage
- Hammersley, M. (2011) **Methodology: who needs it?**, London: Sage
- Long, E. (1997) **From sociology to cultural studies: new perspectives**, Oxford: Blackwell
- McLennan, G. (2006) **Sociological cultural studies: reflexivity and positivity in the human sciences**, London: Palgrave.
- Mukhopadhyah, B. (2006) "Cultural studies and politics in India today", **Theory, Culture and Society**, Vol. 23(7-8): 279-292
- Rojek, C. (2007) **Cultural Studies**, London: Polity Press
- Smelser, N. J. (2002) "On comparative analysis, inter-disciplinarity and internationalization in sociology", **International Sociology**, Vol. 18(4)643-57
- Sztompka, P. (2008) "The focus of everyday life: a new turn in sociology", **European Review**, Vol. 16, No. 1, 1-15
- Tamari, T. (2006) "Cultural studies in Japan: an interview with Shunya Yoshimi", **Theory, Culture and Society**, Vol. 23 (7-8): 305-14
- Wolf, J. (1999) "Cultural studies and the sociology of culture", **Invisible Culture: An Electronic Journal for Visual Culture**, retrieved from http://www.rochester.edu/in_visible_culture/issue1/wolff/